



سال چهارم، شماره ۳، پیاپی ۱۲ پاییز ۱۴۰۰



www.qpjournals.ir

ISSN : 2783-4166

## رستاخیز کهن‌الگوهای یونگ در داستان «بیدار کردن ابلیس معاویه را خیز وقت

### نماز است»

دکتر آزاده ابراهیمی پور<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۰۲ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۰۶/۳۰

(از ص ۷۱ تا ص ۸۶)

نوع مقاله: پژوهشی



[20.1001.1.27834166.1400.4.3.2.3](https://doi.org/10.27834/166.1400.4.3.2.3)

#### چکیده:

کهن‌الگوها صورت‌های ازلی مشترک در ذهن و ضمیر ناخودآگاه جمعی افراد بشر هستند که در هر دوره‌ای به صورت عقاید رایج آن دوره خود را نشان می‌دهند و نگرش آن‌ها می‌تواند شناخت ما را در مورد جریان‌های عمیق فرهنگی، ادبی و مذهبی در دوره‌های تاریخی افزایش دهد. یونگ در آثار خود از کهن‌الگوهای متعددی نام می‌برد و هر یک از آن‌ها را به تنهایی و در پیوند کلی باهم در شمار پرمعناترین تجلیات ناخودآگاه جمعی به شمار می‌آورد. در این مقاله کهن‌الگوهایی یونگ در قالب داستانی از دفتر دوم مثنوی (بیدار کردن ابلیس معاویه را خیز وقت نماز است) تحلیل گردیده در این پژوهش با دید مکتب روانکاوی یونگ و از منظر کهن‌الگویی به جهان شعری مولانا نگریسته شده و مشخص شد که این دسته از کهن‌الگوها تأثیر بسزایی بر ذهن و زبان این شاعر داشته‌اند. همچنین تأثیر کهن‌الگوهایی نظیر عشق، مرگ، تولد دوباره، قهرمان، و ... که همواره ذهن بشر را به خود مشغول کرده‌اند، در شعر مولانا بررسی شده است. داستان بیدار کردن ابلیس معاویه در سه بخش شخصیت، نماد، موقعیت مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است.

واژه کلیدی: مولانا، کهن‌الگو، شخصیت، موقعیت، نماد

<sup>۱</sup> دانش آموخته دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران. تهران، ایران.



## مقدمه:

در هر پژوهشی اهدافی دنبال می‌شود و تلاش محقق برای گره‌گشایی مشکلات و پرده‌برداری از حقایق و رسیدن به اهدافی خاص که مدنظرش بوده است، می‌باشد. از جمله اهداف این تحقیق بین متنی بین یکی از داستان‌های مثنوی معنوی مولانا با رویکرد کهن‌الگوی یونگ و طبقه‌بندی و تحلیل آن‌ها و در نتیجه دریافت رابطه این کهن‌الگوها با ذهن شاعراست. زیرا این نوع بررسی و تحلیل، یکی از روش‌هایی است که از طریق آن می‌توان به شخصیت، حالات روحی، ذهنیات، عواطف، تجارب تلخ و شیرین و غم‌ها و شادی‌های ذهن مولانا پی برد. همچنین با توجه به علاقه خاص مولانا به عرفان و زبان زیبای او، نویسندگان بر آن شدند تا اشعار این شاعر پرآوازه را در ترازوی نقد کهن‌الگویی قرار دهند. در اینجا پس از بحثی کوتاه درباره پیشینه پژوهش در زمینه این نوع نقد و نقل چند اثر که با این موضوع به چاپ رسیده است، کهن‌الگوها به ترتیب در سه شکل موقعیت کهن‌الگویی، نمادهای کهن‌الگویی و شخصیت‌ها نیز بر اساس تأثیری که بر ذهن و زبان شاعر گذاشته‌اند نظیر عشق، مرگ، تولد دوباره، و... که در اشعار او کاربرد ویژه‌ای دارند نقل و با ارائه نمونه‌هایی از اشعار مولانا بررسی و تحلیل می‌شوند.

## پیشینه تحقیق:

در تحقیقات ایرانی نقد ادبی معاصر، پژوهش‌های متعددی با محوریت نقد اسطوره‌ای بر اساس آراء یونگ، صورت گرفته است. نخست باید از نوشته‌های سیروس شمیسا، در دو کتاب بیان و معانی (۱۳۸۳: ۸۷-۸۹ و نقد ادبی (۱۳۸۱: ۲۱۷-۲۳۲) یاد کرد. در این آثار، مباحثی فشرده درباره کهن‌الگوها و نقد اسطوره‌ای بیان گردیده و به تأثیر و اهمیت کهن‌الگوها در مطالعات نقد ادبی معاصر اشاره شده است. همچنین دو کتاب ذیل در این زمینه قابل ذکر است:

- علوی مقدم، مهیار و مریم ساسانی. (۱۳۸۷)، (فرآیند نقد اسطوره‌ای در نقد و تحلیل کهن‌الگوی مرگ و تولد دوباره)، مجله مطالعات ایرانی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال هفتم، شماره ۱۴، ص ۱۳۶) بررسی روان‌شناختی آثار صادق هدایت نمونه‌هایی از این بررسی‌هاست. بوف کور و عقده ادیبی اثر بهرام مقدادی و داستان یک روح اثر سیروس شمیسا از برجسته‌ترین آثار روانکاوی ادبی در تحلیل بوف کور هدایت اند. روانکاوی ادبیات نوشته حورا یآوری که به بررسی کهن‌الگویی هفت‌پیکر نظامی و بوف کور هدایت می‌پردازد از شاخص‌ترین آثار در این زمینه محسوب می‌شوند

. - احمدی، زمان، محمدرضا الهامی «تحلیل کهن‌الگو پادشاه و کنیزک» فصلنامه زبان و ادب فارسی، شماره

-امامی، صابر ابراهیمی پور آزاده، دکتر عبدالحسین فرزاد «چالش کهن‌الگو آنیما در داستان مرد اعرابی مولانا» فصلنامه دهخدا کرج، شماره ۵۳- پاییز ۱۴۰۱

-محمودی، علی، علی‌اصغر ریحانی فرد، «تحلیل کهن‌الگوی حکایت پادشاه و کنیزک مثنوی بر پایه دیدگاه یونگ» پژوهشنامه ادب غنایی، شماره ۱۸، صص ۱۴۵-۱۶۶ سال ۱۳۹۱

-اسپرهم، داوود، زهرا خدایاری، «کهن‌الگوی دریا، ماهی در اندیشه مولوی» فصلنامه تخصصی مولوی پژوهی، سال پنجم، شماره دهم، بهار ۱۳۹۰

-صلاحی مقدم، سهیلا «نمادهای کهن‌الگویی در مثنوی معنوی» فصلنامه تخصصی مولوی پژوهی، پاییز و زمستان سال ۱۳۹۶

-مشیری، جلیل، سونیا نوری «نقد کهن‌الگویی داستان دژ هوش ربا» فصلنامه فنون ادبی، دوره نهم، صص ۱۰۹-۱۱۸ سال ۱۳۹۶

-حسینی، مریم: «نقد کهن‌الگویی غزلی از مولانا» دو فصلنامه علمی پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی» پاییز و زمستان ۱۳۸۷، صص ۹۷-۱۱۸

-محمدی، علی و اسمعیلی پور مریم: بررسی تطبیقی کهن‌الگوی نقاب در آراء یونگ و ردپای آن در غزل‌های مولانا (غزلیات شمس)، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، بهار ۱۳۹۱-

-.....: بررسی و تحلیل کهن‌الگو آنیما در غزلی از مولانا، دو فصلنامه علمی پژوهشی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء، پاییز و زمستان صص ۱۱۱-۱۵۳: سال ۱۳۹۰

-گلی زاده، پروین، نسرین گل‌بانجی: «روانکاوی شخصیت‌های نمادهای عرفانی مولانا در داستان رومیان و چینیان مثنوی معنوی» فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، شماره ۳، صص ۱۶۴-۱۷۹ سال ۱۳۹۲

روش تحقیق:

این پژوهش با استفاده از روش کتابخانه‌ای و تحلیل منابع انجام شده است. نویسندگان با مراجعه به متون شرح مثنوی و نیز مقالات مرتبط با موضوع، مصداق‌های درمانی حکایت..... را با رویکردها و فنون روان‌درمان‌بخش معاصر، انطباق دادند؛ برای این منظور ابتدا رویکردهای روانشناسی مرتبط و برخی از مهم‌ترین روش‌های درمانی آن معرفی شد؛ سپس مصداق‌های موجود در داستان، برای هر یک از این رویکردها و روش‌ها، ارائه شده است.

**مبانی تحقیق:**

کارل گوستاو یونگ یکی از برجسته‌ترین روانشناسان مکتب روان تحلیل گری است که با ایجاد «روانشناسی تحلیلی» و تألیف آثار متعدد در این زمینه نام خود را برای همیشه در تاریخ روانشناسی ماندگار کرده است. یونگ ۲۶ ژوئیه ۱۸۷۵ در کسویل سوئیس و در خانواده‌ای مذهبی که در آن نه کشیش وجود داشت به دنیا آمد. کارل تنها پسر زن پل آشیل یونگ، کشیش کلیسای پروتستان بود که چندان بضاعتی هم نداشت. از یادداشت‌های یونگ و یونگ‌شناسان چنین برمی‌آید که والدین او اختلافات عمیقی با یکدیگر داشتند و این موضوع را بر زندگی یونگ مؤثر می‌دانند و نداشتن عشق و محبت زنلنه در آثار یونگ را در محیط زندگی و خانوادگی او به‌ویژه در دوران کودکی او جست‌وجو می‌کنند. اندیشه و افکار مالخولیایی یونگ از همین خلوت و بازی‌ها بود. او از همان ابتدای کودکی با مذهب و ادبیات روم و یونان باستان آشنا شد. یونگ علاقه چندانی به درس و مدرسه رسمی نداشت و مطالعه آزاد به‌ویژه در باب مذهب و اندیشه‌های فلسفه را ترجیح می‌داد. یونگ در اوان نوجوانی از وضعیت معاش نامطلوب خانوادش آگاه شد. کشف فقر، اعتماد به نفس کم ناشی از پرورش نادرست و رفتار مذهبی والدین، سال‌های متزلزلی برای یونگ ایجاد کرد که به درون‌نگری و گوشه‌نشینی او افزود. یونگ در جوانی رشته پزشکی را در دانشگاه بازل انتخاب کرد، و در رشته روان‌پزشکی که به عقیده خودش فرصت مناسبی برای دنبال کردن علاقه و روی‌هایش و موضوعات طبیعی و فوق طبیعی را به او می‌داد، تحصیل نمود. او در روانشناسی تقابل بین روح و طبیعت را یافت و در این رشته تخصص خود را گرفت. یونگ پس از آن در یک بیمارستان در زوریخ به تحصیل و در همان دانشگاه زوریخ به پژوهش و تدریس مشغول شد.

**-مولانا جلال الدین رومی:**

جلال‌الدین محمد بلخی مشهور به مولوی، عارفی نامی و جریان‌ساز در عرفان اسلامی است. وی مثنوی معنوی با ارزشش را با استفاده از داستان‌های متنوع و گوناگون آفرید که به باور غربیان شرق‌شناس، هنوز مانندی در گستره ادبیات جهانی ندارد. با بررسی انگاره‌های درونی این داستان‌ها، روشن شده است که این عارف شاعر با بهره‌گیری از شخصیت‌های گوناگون مثالی... روایت‌های را از زبان آنان نقل کرده که به‌راستی زبان حال هر خواننده‌ای است تا به فراخور توان خویش از دریای بیکران اندیشه مولوی بهره ببرد. بطن جهان‌بینی مولوی در مثنوی با روان‌انگاره‌های ناخودآگاهی یونگ در مبحث کهن‌الگوها سنجش نسبی دارد. در دنیای ناخودآگاهی که مولوی و مثنوی در آن زندگی می‌کنند، ظاهر آن است که همه چیز شکلی مثالی و سرنمونی دارد تا جوینده راه حق، درست راه حقیقت را بیاموزد. از این رو می‌توان این‌گونه پنداشت که حکایت‌ها و قصه‌ها و شخصیت‌های زنده اثرگذار در آن‌ها، هر یک نقشی مدل‌گونه دارند و این همان چیزی که امروزه روان‌کاوی بر آن صحنه می‌گذارد «مولوی می‌گوید در نهانخانه روح، و در پشت پرده تودرتوی جان انسانی، احساسات و عواطف و قوای مرموز مستوری است که انسان از آن‌ها غافل و ناآگاه است؛ اما اثر و نشان پای آن قوا و احساسات نهفته درونی، ناچار در اعمال و افعال او نمایان و آشکار

می‌گردد و بالجمله عقل و روح انسان خواه‌وناخواه مسخر فرمان حاکم باطنی و در تحت سلطه و اطاعت همان احساسات و عواطف درونی پنهانی است ...» (همایی، ۱۳۷۶: ۱۹۳)

کهن‌الگوها که هسته اصلی اندیشه‌های روانشناس سوییسی یونگ را در برمی‌گیرد و بسیار پیشتر از این زمان‌ها، در داستان‌های مثنوی مولوی، به شکل سفر شخصیت آفریننده آن بوده است، چنان‌که تمامی سفرهای آفاقی و درونی قهرمانان در داستان‌های مثنوی، هریک شکلی از اوضاع روحی و روانی خود مولانا را حکایت می‌کند. این سفرهای درونی بنا بر فکرها و اندیشه‌های روان‌کاوی، ناخودآگاه و برخاسته از تجربه‌های مشترک ابتدایی و کهن‌الگوست. مثنوی شکلی ویژه و تمامیت‌کاملی از مسائل نوین و آرایش مفاهیم بنیادی و شگفت‌عرفانی با ساختاری از داستان‌های شگفت‌انگیز، قابلیت‌های یک اسطوره متن در دو محور در زمانی و هم‌زمانی، حرکت پنهان و پیدا در طول زمان و الگویی برای تکرار تکثیر دارد.

#### -تحلیل داستان:

#### -بیدار کردن ابلیس معاویه را خیز وقت نماز است:

داستانی که مولانا آورده به این شکل است که:

معاویه در گوشه قصر خود خفته بود و در را از درون بسته تا از دیدارهای پی‌درپی مردم اندکی آسوده باشد. ناگهان با صدای مردی از خواب بیدار می‌شود. از تعجب در پی آن صدا به جستجو پرداخت تا ببیند چه کسی این گستاخی را کرده؟! در پس پرده متوجه حضور شخصی می‌شود و از او نامش را جویا می‌شود؟ او کسی نبود جز ابلیس شقی. معاویه علت کارش را از او می‌پرسد و شیطان پاسخ می‌دهد: «عَجَلُوا الطاعات قَبْلَ الْفَوْتِ» معاویه پاسخ او را قبول نمی‌کند زیرا تا بوده شیطان کسی را به سوی خیر و ثواب راهنمایی نمی‌کرده است شیطان که تردید معاویه را می‌بیند شروع می‌کند به مغالطه کاری و از روز ازل و زمان فرشته بودنش سخن می‌گوید تا معاویه را مجاب کند، اما معاویه قبول نمی‌کند. بعد از گفتگویی بالاخره معاویه از خدا یاری می‌خواهد تا بر ابلیس غلبه کند و علت کارش را بفهمد. در آخر ابلیس اقرار می‌کند که:

پس عزازیلش بگفت: ای میر راد مگر خود اندر میان باید نهاد  
گر نمازت فوت می‌شد آن زمان می‌زدی از درد دل آه و فغان  
آن تأسف و آن فغان و آن نیاز درگذشتی از دو صد ذکر و نماز  
من ترا بیدار کردم از نهیب تا نسوزاند چنان آهی حجاب

(مولانا، ج ۲/۱۳۷۳: ۲۷۹۱-۲۷۹۵)

تحلیل داستان:

شخصیت‌های کهن‌الگویی:

-معاویه، شیطان



در این داستان تقابل و کشمکش بین دونیروی خوب و بد است (البته اطلاق «خوب» به معاویه تنها برای تحلیل داستان است در تقابل با شیطان). یونگ معتقد است همان‌گونه که در طبیعت اضداد وجود دارد، روان انسان نیز محل اضداد مختلف و نیروهای مثبت و منفی پنهان، که انسان در کشاکش با آن‌ها قرار دارد. برای رسیدن به فردیت باید به‌وسیله خودآگاه پرنیروهای منفی غلبه و آن‌ها را نیز به سمت مثبت هدایت کند.

نیز با سؤال‌های خود درصدد شناسایی ابلیس است چراکه من یا خودآگاه با شناخت خود از اطراف «من» معاویه به آگاهی و درک می‌رسد. ابلیس خود را معرفی و علت بیدار کردن معاویه را نیز مطرح می‌کند، اما معاویه باورنمی‌کند چراکه شیطان امر به منکر می‌کند نه امر به معروف. در همان بیت آغازین داستان ما به کهن‌الگوی نقاب بر می‌خوریم و آن همین در بستن معاویه است که برای آرامش خویش، میان خود و مردم حجاب و نقابی حائل کرده است. این خلوت‌گزینی به خاطر رهایی از نقاب دیگر یعنی موقعیت اجتماعی اوست که با لقب «امیرالمؤمنین» در میان مردم شناخته می‌شود. این نقاب مانع از این می‌شود که با ناخودآگاه خود ارتباط برقرار کند و با از بین رفتن این نقاب‌ها، ربط میان «من» و «خود» فراهم می‌شود و خواب پلی برای ارتباط و رهایی از ماسک‌های دروغین نقاب است.

در خبر آمد که آن معاویه خفته بُد در قصر در یک زاویه  
قصر را از اندرون در بسته بود کز زیارت‌های مردم خسته بود  
(همان: ۲۶۱۴)

شیطان کهن‌الگوی «سایه» و ضد فضایل ماست. پس به‌صورت کلی می‌توان این‌گونه گفت که: شیطان، نفس = سایه. سایه را به‌عنوان قسمت تاریک شخصیت خود انکار می‌کنیم و حاضر به رؤیا رویی با او نیستیم درست مانند همین کاری که معاویه انجام داد. یونگ سایه را مشکل اخلاقی می‌داند که شخصیت انسان را به چالش می‌کشد. پس از آنجاکه سایه طرف مقابل و ضد خودآگاه است می‌توان به این نتیجه رسید که هرگاه در درونمان دست‌به‌کار شده تا بر ما سیطره یابد. اگر توانستیم بر آن «سایه» احساسی از تنش و تعارض ایجاد شد در حقیقت غلبه کنیم که به آرامش دست می‌یابیم در غیر این صورت سایه در ما تثبیت می‌گردد و ممکن است ما دچار بیماری‌های روانی شویم. اولین تعامل در فرآیند فردیت نیز نحوه برخورد و کنار آمدن سایه و خودآگاه است که در داستان‌های اسطوره‌ای به‌صورت نمادین به چشم می‌خورد.

ما هم از مستان این می‌بوده‌ایم عاشقان در گه وی بوده‌ایم  
(همان: ۲۶۳۱)

پس ابلیس، سایه خود معاویه است و معاویه باید او را بپذیرد چراکه سایه نزدیک‌ترین چهره پنهان در پس خودآگاهی انسان است. در جریان این گفت‌وگوها سایه (ابلیس) معاویه را به‌سوی کشف هویت خود رهنمون می‌سازد. آنچه مسلم است رؤیا رویی با سایه بخشی لازم در تکامل روانی بشر است و یقیناً اگر وجود ابلیس لازم نبود خداوند آن را بر سر راه انسان قرار نمی‌داد.

«سایه در قاموس یونگ چیزی از وجود ماست که انکارش می‌کنیم و بر ما می‌شورد و باید به‌نوعی مهار و رامش کنیم» (یونگ، ۱۳۷۲: ۱۶)

آتشی از تو نسوزم چاره نیست      کیست کز دست تو جامه‌اش پاره نیست؟  
 طبعت ای آتش چو سوزانیدنی است      تا نسوزانی تو چیزی چاره نیست  
 (مولانا: ۱۳۷۳ ج ۲: ۲۶۷۹)

معاویه نیز در تلاش برای شناختن صاحب آن صدایی است که او را بیدار کرد و زمانی که متوجه می‌شود او ابلیس است با صحبت‌هایش او را به‌گونه‌ای انکار می‌کند و به دشمنی قدیم او با انسان و سجده نکردنش از سر حسد اشاره می‌کند. «بالین همه سایه برخلاف آنچه معمولاً می‌پندارند، مکمل یا هم زاد آدمی خودشیفته نیست بلکه هم سائقه‌های واپس زده آدمی را تجسم می‌بخشد و هم ارزش‌هایی را که خودآگاهی وی دفع و طرد می‌کند.» (ستاری، ۱۳۷۴: ۳۹۲)

بی گنه لعنت کنی ابلیس را      چون نبینی از خود آن تلبیس را  
 نیست از ابلیس، از توست ای غوی      که چو روبه سوی دنبه می‌روی  
 (مولانا، ۱۳۷۳ ج ۲: ۲۷۳۱-۲۷۳۲)

معاویه، خصلت‌ها و اتهاماتی را که به ابلیس یا سایه وارد می‌کند، ویژگی‌های کم شناخته یا ناشناخته شده خودش است.

گفت ابلیسش: «گشای این عقد را      من محکم قلب را و نقد را  
 امتحان شیر و کلبم کرد حق      امتحان نقد شیر و کلبم حق  
 قلب را من کی سیه‌رو کرده‌ام؟      صیرفی ام، قیمت او کرده ام  
 (همان: ۲۶۸۱-۲۶۸۳)

ابیات بالا تأیید این نکته است که وجود سایه برای تکامل و رسیدن به فردیت لازم است و بروز سایه و کنترل آن بستگی به خود فرد دارد زیرا سایه دو جنبه مثبت و منفی دارد که جنبه منفی آن باعث لغزش و خطا در فرد می‌شود اما جنبه مثبت آن منبع آفرینندگی و برانگیختگی است:

نیکوان را رهنمایی می‌کنم      شاخه‌های خشک را بر می‌کنم  
 این علف‌ها می‌نهم، از بهر چیست؟      تا پدیدآید که حیوان جنس کیست؟  
 (همان: ۲۶۸۵-۲۶۸۶)

یونگ می‌گوید: «هرگاه سرنمون سایه نمودار گردد، انسان از تماشای سیمای شر مطلق دچار تجربه ای غریب و خردکننده می‌شود. سایه در «من» آشوب‌های مکرر به وجود می‌آورد.» (مورنو، ۱۳۸۰: ۵۳)



ابلیس با تلنگرهایی که به روح یا ناخودآگاه معاویه وارد می‌کند باعث تشویش و آشوب در معاویه می‌شود، یعنی من با «خویشتن» در همین لحظه سرگردانی معاویه، از خدا طلب یاری می‌کند. تا از بروز جنبه‌های بد سایه یا ابلیس جلوگیری کند تا به قول خودش (معاویه) از حجت‌های که ابلیس می‌آورد «سیه گلیم» نشود:

گر یکی فصلی دگر در من دمد در رباید از من این ره زن، نمد  
این حدیثش همچو دودست ای اله دست‌گیر ار نه گلیم شد سایه  
(مولانا، ج ۲/۱۳۷۳: ۲۷۱۶-۲۷۱۷)

با ایجاد ارتباط خوب بین من و خود می‌توان از بروز سایه و جنبه‌های بد آن جلوگیری کرد و آن را تحت کنترل خود درآوریم در غیر این صورت سایه باعث نابودی ما می‌شود.

«انسان با هضم کردن شیطان درون خود می‌تواند نجات یابد و این امر با ارتقا دادن آن از ناخودآگاه به مرتبه خودآگاه و غلبه بر آن ممکن است.» (الیاده، ۱۳۸۱: ۱۶۲) برای رسیدن به گنج فردیت و تعالی باید از مسیر دشوار جهنم و تعامل و درک سایه (شیطان)، شروع کرد. «از نظر یونگ، مسئله بزرگ روانشناسی جمع یا به هم پیوستن اضداد است. او در کتاب روانشناسی و کیمیاگری (۱۹۹۴) معتقد به جذب شیطان است زیرا مادامیکه شیطان جذب نشود، جهان درمانی نمی‌شود، و انسان نجات نمی‌یابد. اما شیطان که نماینده شر است را چگونه در خانه وجود جای دهیم؟ تنها یک‌راه ممکن است و آن هضم کردنش است یعنی ارتقاءدانش به مرتبه خودآگاهی، خودآگاه کردن اوست. این امر در کیمیاگری اتصال دو اصل نام دارد، این امر که کمابیش بافرایند روانشناختی «تفرد» همانند است، تحقق می‌یابد.» (همان: ۱۶۳)

#### -موقعیت کهن‌الگویی:

خواب و رؤیا:

از مواردی که تصاویر کهن‌الگویی در آن ظاهر می‌شود روی‌ها هستند «در حالات پدید آمدن رؤیا سانسور ذهن از بین می‌رود و تمایلات از ضمیر ناخودآگاه به خودآگاه سرازیر و ارضاء می‌شوند روی‌ها به هر صورتی و با هر هیأتی که نمودار شوند زبانی رمزی برای بیان تمایلات انسان هستند در هنگام بیداری نیروهای مقاوم نمی‌گذارند تا آرزوهای ناکام و امیال سرکوفته از ضمیر ناخودآگاه وارد ضمیر آگاه شوند ولی در هنگام خواب این نیروها چنان مقاومتی ندارند که مانع از ورود آن‌ها به ضمیر آگاه گردند و به همین دلیل تنها کاری که می‌کنند آن است که به راین امیال سرکوفته پوشش می‌زنند و آن‌ها را به لونی دیگر درمی‌آورند و بدین ترتیب کسی که رؤیا را می‌بیند نمی‌تواند پیوند آن را با واقعیت درک کند.» (امامی، ۱۳۷۷: ۱۴۲) «رویاها واکنشی به نگرش خودآگاه ما هستند.» (یونگ، ۱۳۷۹: ۱۴۰) یونگ این رویاها را رؤیاهای اسطوره‌ای و قومی می‌نامد، زیرا: «این رویاها به خود فرد تعلق ندارد بلکه آن معنایی قومی و جمعی دارد. این رؤیاها به‌طور عمومی صدق دارد و به‌خصوص در شرایطی خاص در مورد مردم صدق می‌کند. به همین دلیل است که در دوران باستان و نیز در قرون وسطی رؤیا قدر و منزلت والایی داشت و باور عمومی براین بود که رؤیاها حقیقت انسان عمومی را بیان می‌کنند.» (همان، ۱۴۲)



با این تفاسیر رؤیاهای از این حیث بر بروز محتویات ناخودآگاه جمعی یعنی کهن‌الگوها را فراهم می‌آورند مهم و بارز باشد. «زبان ناخودآگاهی، زبان رؤیاست. به یاری رؤیاست که ناخودآگاهی نهفته‌های خویش را بر ما آشکار می‌سازد. از این روی، رؤیا، دروازه رازهاست. دروازه‌ای که بر جهان پیچ‌درپیچ و تاریک ما و راز ناک که جهان ناخودآگاهی است گشوده می‌شود.» (کزازی، ۱۳۷۲: ۷۸)

ما برای شناخت بهتر خود باید ابتدا ناخودآگاهمان را کشف کنیم. به ناخودآگاه می‌توان از طریق رؤیا و اسطوره پی برد زیرا ناخودآگاه از این طریق با ما سخن می‌گوید. در رؤیا ما گاهی با جنبه‌هایی از شخصیت خود روبه رومی شویم که تمایلی به کشف و آشکار شدن آن‌ها نداریم مانند سایه چون بیشتر جنبه منفی ما را شامل می‌شود. در صورت شناخت درست سایه میان «من و خود» پیوندی ارتباط برقرار می‌کند و این پیوند ما را به فردیت سوق می‌دهد. در این روایت نیز، معاویه به خواب می‌رود و در حالتی رؤیا گونه با شیطان (سایه) به جدال می‌پردازد. در حقیقت او در خواب در حال ارتباط با ناخودآگاه و کشف سایه خویش است.

گرد برگشت و طلب کرد آن زمان تا بیابد زان نهان گشته نشان  
(مولانا ج ۲، ۱۳۷۳: ۲۶۱۸)

### نمادهای کهن الگویی:

نماد یا رمز ابزاری برای بیان مفاهیمی هستند که برای گنگ و مبهم هستند. از همین روست که فکر و اندیشه آدمی نماد سازاست و دست به آفرینش می‌زند. دکتر کزازی درباره نقش و جایگاه نماد در سرشت آدمی و لایه‌های ناخودآگاهی می‌گویند:

«نهاد آدمی، در سرشت جویای یگانگی و یکپارچگی است؛ می‌کوشد تا از پریشان‌ها و بی‌سامان‌ها، پیکره‌ای در هم تنیده و بسامان بیافریند. این پیکره نماد است. هرچه ما رویه‌های نماد، از لایه‌های فرازین خودآگاهی و ناخودآگاهی به ژرفا می‌گراییم و به لایه‌های فرودین ناخودآگاهی بازمی‌رسیم، بیشتر از پریشانی و پراکندگی به یکپارچگی و یکبارگی روی می‌آوریم.» (کزازی، ۱۳۷۶: ۱۶۲)

یونگ هم در این باره اظهار داشت: «تعبیر نمادها از نظر کاربردی نقش مهم ایفا می‌کنند. زیرا نمادها کوشش‌هایی طبیعی در جهت وحدت تضادهای روان می‌باشند.» (یونگ، ۱۳۷۷: ۱۴۲)

### -ماندالا:

ماندالا لغتی سانسکریت به معنای حلقه سحرآمیز است، که نخستین شکل شناخته‌شده آن چرخ خورشیداست. «(فوردهام، ۲۵۳۶: ۱۱۹) یونگ ماندالا را خویشتن می‌نامد، خویشتنی که از این مسیر به فرآیند فردیت و کمال می‌رسد. چرخیدن دایره وار به دور قصر به نوعی نماد ماندالا است. ماندالا لغتی سانسکریت به معنای حلقه سحرآمیز است. (فوردهام، ۲۵۳۶: ۱۱۹) و یونگ ماندالا را خویشتن می‌نامد، خویشتنی که از این مسیر به تمامیت و کمال می‌رسد. گردِ قصر برگشتن معاویه را به سوی ناخودآگاه هدایت می‌کند و این ناخودآگاه همان «نهان گشته»‌ای است که او باید کشف کند.

**-خدا:**

پرسشی که مطرح می‌شود این است که چرا معاویه «من» از پروردگار خواست تا او را از شر «ابلیس» سایه نجات دهد؟

من به حجت برنیایم با بلیس  
کوست فتنه هر شریف و هر خسیس  
(مولانا، ج ۲، ۱۳۷۳: ۲۷۱۸)

در جواب باید گفت پیر خردمند برای مهار کردن سایه وارد عمل می‌شود. هم‌چنین معاویه به دلیل اینکه درگیر نقاب (امیرالمؤمنین) و جایگاه اجتماعی خویش است نمی‌تواند با ناخودآگاه خود درست ارتباط برقرار کند و در اینجا به حضور پیر خردمند نیاز است. پیر دانا در زمان درگیری و جدال فرد پیدا می‌شود یعنی زمانی که فرد در موقعیتی عاجزانه و ناامیدکننده قرار می‌گیرد و تنها کمک به‌موقع پیر دانا می‌تواند مشکل او را حل کند. این طلب کمک خودآگاه از خود (پیر دلنا) و به پلایان رسلندن نزاع میان سایه و خودآگاه را یونگ «جنگ رهایی‌بخش» می‌نامد. «یونگ خاطر نشان کرده است سایه‌ای که از ذهن ناخودآگاه فرد ناشی می‌شود نشان‌دهنده جنبه‌های پنهان، سرکوب‌شده و ناپسند شخصیت آدمی را در خود نهفته دارد. «خود» و «سایه» هرچند واقعاً از هم جدا هستند اما همانند احساس و فکر به‌گونه‌ای جدایی‌ناپذیر به هم گره خورده‌اند. با وجود این «خود و سایه» در ستیز و گریز دائمی به سر می‌برند.» (یونگ، ۱۳۸۳: ۳۹)

یونگی‌ها به این نکته اشاره می‌کنند که در جریان تحقق کمال، جذب و ادغام کهن‌الگوی سایه یکی از دشوارترین مراحل است. چرا که محتوا و درون‌مایه این کهن‌الگو چیزی نیست جز آنچه به دلایل اخلاقی، یا دینی رد و طرد می‌شود. بعد از تحمل دشواری‌های این مرحله است که فرد به‌یقین و آرامش درونی دست می‌یابد. در پایان، ابلیس است که مغلوب می‌شود مجبور شد واقعیت کار خود را بیان کند و اینکه از سر حسادت دست به این کار زده و پاسخ معاویه:

تو مرا بیدار کردی، خواب بود  
تو نمودی کشتی، آن گرداب بود  
(مولانا، ج ۲، ۱۳۷۳: ۲۸۰۲)

این بیداری که معاویه از آن یاد می‌کند همان شناخت ناخودآگاه و سایه است. او تا قبل از این ماجرا، گویی در خواب بوده و از خویشتن خویش غافل. سرانجام کشمکش میان سایه و خودآگاه پایان می‌یابد و خودآگاه به آرامش و یقین می‌رسد که این با مرتبه نفس مطمئنه در متون دینی قابل قیاس است. شیخ، در ادامه برای تأیید گفته‌های خویش، داستانی را روایت می‌کند تا نشان دهد که شیطان همواره با وسوسه‌هایی که می‌کند در صدد اغوا و فریفتن آدمی است.

داستان حکایت دزدی است که صاحب‌خانه متوجه حضورش می‌شود و دزد پا به فرار می‌گذارد. صاحب‌خانه تا یک‌قدمی دزد، او را دنبال می‌کند در همین حین دزد دیگری او را به سمت خود می‌خواند. صاحب‌خانه به گمان اینکه سارق آنجاست به سمت صاحب‌صدا می‌رود و دزد دوم رد پای نشان مرد می‌دهد و صاحب‌خانه از شدت



خشم فریاد می‌زند که من حقیقت (خود دزد) را یافته بودم تو به من رد پا نشان می‌دهی؟! تعبیر و مصداق این داستان، بیان حال انسان‌هایی است که تا مرحله فردیت (شهود) رسیده‌اند (صاحب‌خانه) اما در میان این راه با افرادی (سایه) برخورد می‌کنند که به جدال و ستیز می‌پردازند و آن‌ها را از هدف دور می‌کنند (دزد ۲). دزد اول نیز می‌تواند حقیقتی باشد که سالک با تمام تلاش، درصدد به دست آوردن آن است.

#### -نتیجه‌گیری:

کهن‌الگوها مرتبط به ناخودآگاهی جمعی هستند و تصاویر نمادینی که در اسطوره‌ها و فرهنگ‌ها، مفاهیم مشترک و مشابهی را در ذهن بشر در طول روزگاران به میراث می‌گذارند. کهن‌الگوهای بررسی‌شده در این مقاله در سه قالب شخصیت، نماد، موقعیت بیانگر این است که داستان‌های ادبی بخصوص مثنوی را می‌توان در قالب علم جدید همچون روانشناسی تحلیل و بررسی کرد رویکرد نقد ادبی و پرداختن به آثار سمبولیک راهی در جهت شناخت ناهشیار جمعی و کهن‌الگوها است. در خودآگاه کهن‌الگوها به صورت نماد و سمبل درک می‌شوند. می‌توان نتیجه گرفت که عرفان شرقی و غربی از جهت پیچیدگی، در تعامل هستند. عرفا با تأویل و تفسیر حقیقت، بخشی از آن را در قالب شعر به اشاره بیان می‌کنند. افزون بر نقش کلیدی نمادها، هنجار گریزی و آشنائزایی در بسیاری از ابیات، متن را برجسته نموده تا کلام را مخیل سازد. ضمناً باید خاطر نشان کرد، بشر معاصر برای رسیدن به یک آرامش نیازمند کسب علوم جدید می‌باشد، و این بدان معناست که متون کهن همچون مثنوی در قالب علم جدید تا چه اندازه قابل تحلیل و بررسی و ارائه روش‌های نوین با رویکرد به زیستن است.



## منابع

- اسپرهم، داوود، زهرا خدایاری. (۱۳۹۰). «کهن الگوی دریا، ماهی در اندیشه مولوی». فصلنامه تخصصی مولوی پژوهی، سال پنجم، شماره دهم.
- امامی، صابری. ابراهیمی پور آزاده. دکتر عبدالحسین، فرزاد. (۱۴۰۱). «چالش کهن الگو انیما در داستان مرد اعرابی مولانا». فصلنامه دهخدا کرج، شماره ۵۳.
- امامی، نصرالله. (۱۳۷۷). مبانی و روش‌های نقد ادبی، تهران: نشر جامی
- آموزگار، ژاله. (۱۳۸۵). تاریخ اساطیری ایران، تهران: انتشارات سمت.
- حسینی، مریم. (۱۳۸۷). «نقد کهن الگویی غزلی از مولانا»، دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش زبان و ادبیات فارسی، صص ۹۷-۱۱۸.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۳). تصوف ایرانی در منظر تاریخی آن، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران: انتشارات سخن.
- ستاری، جلال. (۱۳۷۴). رمز و مثل در روان کاوی، تهران: توس.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۰). بیان. تهران: فردوس.
- شولتز، دو آن، سیدنی الن شولتز. (۱۳۷۷). نظریه‌های شخصیت. ترجمه یحیی سید محمدی، تهران: نشر هما.
- صلاحی مقدم، سهیلا. (۱۳۹۶). نمادهای کهن الگویی در مثنوی معنوی. فصلنامه تخصصی مولوی پژوهی، پیاپی ۹ ..
- علوی مقدم، مهیار و مریم ساسانی. سال ۱۳۸۷. «فرآیند نقد اسطورهای در نقد و تحلیل کهن الگوی مرگ و تولد دوباره»، مجله مطالعات ایرانی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال هفتم، شماره ۱۴، صص ۲۲۱ تا ۲۳۶.
- فورد هام، فریدا. (۱۳۸۱). مقدمه ای بر روان شناسی یونگ. ترجمه مسعود میربها، تهران: نشر اشرفی.
- کزازی، میر جلال الدین. (۱۳۷۶). رویا، حماسه، اسطوره، چاپ نخست، تهران: نشر مرکز.
- گلی زاده، پروین، نسرین گبانجی. (۱۳۹۲). «روانکاوی شخصیت‌های نمادهای عرفانی مولانا در داستان رومیان و چینیان مثنوی معنوی». فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی، شماره ۳، صص ۱۶۴-۱۷۹.

محمدی، علی. اسمعیلی پور مریم. (۱۳۹۱). «بررسی تطبیقی کهن الگوی نقاب در آراء یونگ و رد پای آن در غزل های مولانا (غزلیات شمس)»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی، سال ۸، شماره ۲۶، صص ۱-۳۲.

محمودی، علی. علی اصغر ریحانی فرد. (۱۳۹۱). «تحلیل کهن الگوی حکایت پادشاه و کنیزک مثنوی بر پایه دیدگاه یونگ». پژوهشنامه ادب غنایی، شماره ۱۸، صص ۱۴۵-۱۶۶.

مشیری، جلیل. سونیا نوری. (۱۳۹۶). «نقد کهن الگویی داستان دژ هوش ربا». فصلنامه فنون ادبی. دوره نهم، صص ۱۰۹-۱۱۸.

مورنو، آنتونیو. (۱۳۷۶). یونگ و خدایان و انسان مدرن. ترجمه داریوش مهرجویی، تهران: نشر مرکز. موسوی، سید کاظم و اشرف خسروی. (۱۳۸۷). «آنیما و راز اسارت خواهران همراه در شاهنامه. مجله پژوهش زنان»، دوره ۶، شماره ۳، صص ۱۳۳ تا ۱۵۳.

مولانا، جلال الدین محمد. (۱۳۷۳). مثنوی معنوی، تصحیح و تحلیل دکتر محمد استعلامی. دفتر اول. تهران: انتشارات زوار.

همایی، جلال الدین. (۱۳۷۶). مولوی نامه، تهران: هما.

الیاده، میرچا. (۱۳۸۳). اسطوره و رمز در اندیشه میرچا الیاده. ترجمه جلال ستاری، تهران: نشر مرکز. یاوری، حورا. (۱۳۷۴). روانکاوی و ادبیات. تهران: نشر تاریخ ایران.

یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۷۷). انسان و سمبولهایش. ترجمه محمود سلطانی، تهران: جامی.

یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۹۰). «بررسی و تحلیل کهن الگو آنیما در غزلی از مولانا»، دوفصلنامه علمی پژوهشی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء، صص ۱۱۱-۱۵۳.

یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۷۲). جهان نگری. ترجمه جلال ستاری، تهران: نشر افکار.

یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۷۷). تحلیل رؤیا. ترجمه رضا رضایی، تهران: نشر افکار.

.....(2011). **Review and analysis of anime archetype In a lyric by Rumi, Journal of Mystical Literature, Al-Zahra University, Fall and Winter, pp. 111-153.**

Alavi Moghadam, M., & Maryam, S.(2008). "The Process of Mythical Criticism in Critique and Analysis of the Archetype of Death and Rebirth", Journal of



- Iranian Studies, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Bahonar Kerman University, Year 7, No. 14, pp. 221-236.
- Aliadeh, M. (2004). **Myth and Mystery in Mirchah Eliadeh's Thought**, translated by Jalal Sattari, Tehran, Markaz Publishing.
- Amoozgar, J. (2006). **Mythical History of Iran**, Tehran: Samat Publications.
- Emami, N. (1998). **Principles and Methods of Literary Criticism**, Tehran, Nashrjami.
- Emami, S., & Ebrahimipour, A., & Abdolhossein, F. (1401). "The Challenge of the Anima Archetype in the Story of Rumi's Arab Man" **Dekhoda Karaj Quarterly**, No. 53-Fall.
- Fordham, F. (2003). **Introduction to Jungian Psychology**, translated by Massoud Mirbaha, Tehran, Nashra Ashrafi.
- Golizadeh, P., & Nasrin, G. (2013) **Psychoanalysis of the characters of Rumi's mystical symbols in the story of the Romans and Chinese of the spiritual Masnavi** " **Quarterly Journal of Mystical Literature and Mythology**, No. 3, pp. 164-179.
- Homayi, J. (1997). **Molavi Nameh**, Tehran: Homa.
- Hosseini, M. (2008). **Critique of the Ghazal Archetype of Rumi**", a bi-monthly quarterly journal of "Persian Language and Literature Research", pp. 97-118.
- Jung, C. (1993). **Worldview**, translated by Jalal Sattari, Tehran: Afkar Publishing.
- Jung, C. (1998). **Man and His Symbols**, translated by Mahmoud Soltanieh, Tehran: Jami.
- Jung, C. (1998). **Dream Analysis**, translated by Reza Rezaei, Tehran: Afkar Publishing.
- Kazazi, M. j. (1997). **Roya, Epic, Myth**, First Edition, Tehran, Markaz Publishing.
- Mahmoudi, A., & Ali Asghar R. (2012). **Analysis of the archetype of the story of the king and the maid of Masnavi based on Jung's view**" **Journal of Lyrical Literature**, No. 18, pp. 145-166.
- Mohammadi, A., & Ismailipour M. (2012). **A Comparative Study of the Archetype of the Niqab in Jung's Opinions and Its Traces in Rumi's Ghazals (Shams Ghazals)**, **Quarterly Journal of Mystical Literature and Mythology**.
- Moreno, A. (1376). **Jung and the Gods and Modern Man**, translated by Dariush Mehrjoui, Tehran, Markaz Publishing.
- Moshiri, J., & Sonia N. (1396). **Archetypal Critique of the Story of the Fortress of Usury**" **Literary Technologies Quarterly**, Volume 9, pp. 109-118 .

- Mousavi, S Kazem., & Ashraf Kh.(2008). **Anima and the Secret of Captive Sisters in the Shahnameh**", Journal of Women's Research, Volume 6, Number 3, pp. 133-153, University of Tehran.
- Rumi, J.(1994). Masnavi Manavi, **Correction and Analysis** by Dr. Mohammad Estalami, First Office, Tehran: Zavar Publications.
- Salahi Moghadam, S.(2017). **Archetypal Symbols in the Spiritual Masnavi"** Quarterly Journal of Rumi Research.
- Sattari, J. (1374). **Mystery and Proverb in Psychoanalysis**, Tehran: Toos
- Schultz.(1998). Two of them and Sydney Allen Schultz, **Personality Theories, translated by Yahya Seyed Mohammadi**, Tehran: Homa Publishing.
- Shamisa, Sirus, **Bayan**, Tehran: Ferdows.
- Spraham, D.,& Zahra Kh.(2011).**The Archetype of the Sea, Fish in Rumi's Thought"** Rumi Research Quarterly, Year 5, Issue 10.
- Yavari, H.(1995). **Psychoanalysis and Literature**, Tehran: Publication of Iranian History.
- Zarrinkoob, A.(2004). **Iranian Sufism in its Historical Perspective**, translated by Majdaldin Kiwani, Tehran: Sokhan Publications.





## ***The ancient resurrection of Jung's model in awakening the devil Mu'awiyah is the time of prayer***

*Azadeh ebrahimipour<sup>1</sup>*

Abstract :

Archetypes are the eternal primordial forms common in the collective minds and subconscious of human beings that manifest themselves in the common beliefs of that period in each period, and their attitudes can increase our knowledge of deep cultural, literary and religious currents in historical periods. . In his works, Jung mentions several archetypes and considers each of them individually and in general connection as one of the most meaningful manifestations of the collective unconscious. In this article, Jung archetypes in the form of a story from the second book of Masnavi (Awakening of Iblis Mu'awiyah is the time of prayer) are analyzed. In this study, Jung's school of psychoanalysis is viewed from the perspective of Rumi's poetic world and it is found that this category Archetypes have had a significant impact on the mind and language of this poet. Also, the influence of archetypes such as love, death, rebirth, hero, etc., which have always occupied the human mind, has been studied in Rumi's poetry. has taken.

Key words :Romi , Archetype , symbol , Character.

<sup>1</sup> . Graduate of PhD in Persian Language and Literature, Islamic Azad University.Tehran,Iran.// Email:  
: azadehebrahimipour66@gmail.com